

دکتر جان اسوالت، هوشع، جلسه ۱۱، هوشع ۱۲

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

با تشکر از انجمن فرانسیس آزبری (ویلمور، کنتاکی) و دکتر اسوالت برای ارائه رایگان این ویدیوها به عموم و اعطای اجازه رونویسی آنها.

ما داریم فصل ۱۲ کتاب هوشع را بررسی می‌کنیم، و همسر امشب گفت که فکر می‌کند هوشع کسل‌کننده است. حق با اوست. او به من اطمینان داد که معلم کسل‌کننده نیست، اما همانطور که قبلاً به شما گفتم، واقعاً هیچ طرح کلی برای کتاب وجود ندارد.

او به سادگی نکات یکسانی را بارها و بارها به روش‌های مختلف مطرح می‌کند، و این اتفاق امشب در فصل دوباره در حال رخ دادن است. همانطور که دفعه قبل گفتم، اکثر مردم موافقند که آیه آخر فصل ۱۱ ۱۲ باید اولین آیه فصل ۱۲ باشد، و آن هم به زبان عبری است. نمی‌دانم چرا یونانی‌ها، که ما این شعر را از آنجا می‌گیریم، چرا آن را تغییر دادند، اما خب، آیه ۱۲ از فصل ۱۱ می‌گوید: «افرایم مرا با دروغ احاطه کرده است.» اسرئیل مرا با فریب، یهودا در برابر خدا سرکش است، حتی در برابر قدوس وفادار

افرایم از باد تغذیه می‌کند؛ او تمام روز باد شرقی را دنبال می‌کند و دروغ و خشونت را تکثیر می‌کند. سپس در بخش پایانی آیه، به طور خاص بر پیمان با آشور و پیمان با مصر تمرکز می‌کند. وقتی هوشع، آخرین پادشاه به سلطنت رسید، با آشوریان پیمان بست و سپس، در نیمه راه سلطنت خود، آن را زیر پا گذاشت و با مصر پیمان بست، و این پیمان نتیجه خوبی نداشت.

اما چیزی که می‌خواهم اینجا روی آن تمرکز کنم این است که افرایم مرا با دروغ‌ها و اسرئیل را با فریب احاطه کرده است. آنها چه دروغ‌هایی در مورد خدا می‌گفتند که امروزه کاملاً رایج است؟ چه دروغ‌هایی می‌توان در مورد خدا گفت؟ بسیار خوب، او مجازات نخواهد کرد، و شاید حتی بتوانیم بگوییم نمی‌تواند مجازات کند. بسیار خوب، چه چیز دیگری؟ او حضور ندارد.

اگر خدایی وجود داشته باشد، او جایی در فضای دوردست بهشت است، او واقعاً اینجا نیست. چه چیز دیگری؟ به او نمی‌توان اعتماد کرد. او به قولش عمل نمی‌کند.

Dis دیگه چی؟ باشه، باشه. اون یکی از خیلی‌هاست. دکتر براون، سر شام جمعه شب، درباره کتابی به نام Churchched کرد که میگه از سال ۲۰۰۰ چیزی حدود ۴۰ میلیون نفر کلیسا رو ترک کردن.

چرا؟ چه دروغ‌هایی به خودشان می‌گویند؟ خب، فکر کنم آن نشانگر دارد از بین می‌رود. دیگه چه؟ این واقعیت که کلی دین و چیزهای جدید به صحنه آمده‌اند. خب، بله، او یکی از خیلی‌هاست.

آره، آره. خیلی خب. بله، وجودش ضروری نیست، و اگر من الان حس ضرورت وجودش رو نداشته باشم، دیگه چه اهمیتی داره؟ من بهش خدمت می‌کنم تا سود ببره، و اون هیچ سودی نمی‌بره.

بنابراین، چرا باید به او خدمت کرد؟ با وجود این همه شر در جهان، بدیهی است که او نمی‌تواند خوب باشد. خب، می‌توانیم ادامه دهیم، نه؟ بله. بنابراین، این نوع دروغ‌ها در مورد خدا همیشگی هستند.

آنها محدود به افرایم نیستند. او می‌تواند مجازات کند و اراده کند. آه، او حضور دارد.

آره، اشتباه متوجه شدم. اون حضور داره. حضور داره.

کشیش دیدل روز یکشنبه خطبه خوبی در مورد شهادت خدا ایراد کرد. او با ماست. و من در تفسیر اشعیا گفته‌ام که امانوئل، خدا با ماست، اگر شما با او باشید، خبر خوبی است.

اگر با او نباشی، شاهد خدا خبر بدی است چون او اینجاست. نمی‌توانی او را کنار بگذاری. او یک عامل در معادله است و اگر این عامل را کنار بگذاری، معادله هرگز به تعادل نمی‌رسد.

می‌توان به او اعتماد کرد، و بسیاری از ما اینجا می‌توانیم به این موضوع، به قابل اعتماد بودن او، شهادت دهیم. او یکی در میان بسیاری نیست. او یگانه و بی‌همتا است.

او به طرز وحشتناکی مرتبط است. مسئله برداشت ماست. او کنترل را در دست دارد.

او بی‌تفاوت نیست. او اهمیت می‌دهد. او بسیار ضروری است.

او خوب است، و بیگانه نیست. چیزی که امروز می‌گوییم این است که او قابل اثبات نیست. اممم، دقیقاً دقیقاً.

او را نمی‌توان وزن و اندازه‌گیری کرد، بنابراین وجود ندارد. تا زمانی که نتوان چیزی را وزن و اندازه‌گیری کرد، آن چیز واقعی نیست. و باز هم، فکر می‌کنم سومری‌های باستان فقط دارند به ما می‌خندند.

آنها فهمیدند که در این کیهان، ارواح وجود دارند و شما آنها را به ضرر خودتان نادیده می‌گیرید. ما گفته‌ایم نه، نه، هیچ واقعیت معنوی وجود ندارد. فقط واقعیت مادی و فیزیکی وجود دارد. و سومریان باستان می‌گویند، دیر یا زود آن را خواهید فهمید.

خودت متوجه می‌شوی. خب، در آیات دو تا شش، داستانی درباره یعقوب داریم. او می‌خواهد یهودا را متهم کند.

او یعقوب را بر اساس راه‌های مجازات خواهد کرد و بر اساس اعمالش به او پاداش خواهد داد. حال، اینها به ترتیب نیستند، اما اینجا هستند. وقتی به زندگی یعقوب نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که با فریب و عواقب آن آغاز می‌شود.

و من همیشه آن صحنه را در ذهن داشته‌ام که یعقوب احمقانه فکر می‌کرد یک مرد نابینا گوش‌های تیزی ندارد. سلام پدر، من عیسو هستم. شبیه یعقوب به نظر می‌رسد.

آیا تو واقعاً عیسو هستی؟ و او را وادار می‌کند که سه بار دروغ بگوید، و بعد عواقبش از راه می‌رسد. وقتی عیسو می‌گوید، داداش، وقتی پیرمرد بمیرد، اینجا دو مراسم تشییع جنازه برگزار می‌شود. اوه.

و بنابراین، او فرار می‌کند. او به سمت بیت‌ئیل می‌دود، جایی که خدا تمام وعده‌هایش را به ابراهیم و اسحاق تجدید می‌کند. باور نکردنی است.

باورکردنی نیست. جیکوب خیلی خوش‌شانس بود که من در آن لحظه خدا نبودم. فکر می‌کنی کی هستی؟ رفیق، باید خودت را جمع و جور می‌کردی.

نه، این زمینی که روی آن دراز کشیده‌ای را به تو می‌دهم. تمام وعده‌هایی که به پدربزرگ و پدرت داده‌ای مال توست.

خدای من. می‌بینی، خدا غرور ندارد. و یعقوب واقعاً خوش‌شانس است که من در آن لحظه در پاسخش خدا نبودم.

او صبح از خواب بیدار می‌شود و می‌گوید، خدای من، خدا اینجا بود و من نمی‌دانستم. خدایا، به تو می‌گویم چه کار خواهم کرد. اگر به وعده‌هایت عمل کنی، به تو کمک خواهم کرد.

در آن لحظه او تبدیل به خاکستر می‌شد. آدم با خدا این‌طوری حرف نمی‌زند. اما حقیقت این است که خدا از هر راهی که بتواند ما را به دام می‌اندازد.

و این بهترین معامله‌ای بود که جیکوب تا به حال انجام داده بود. چون قرار بود با مردی فاسدتر از خودش آشنا شود، می‌توانید این را یادداشت کنید.

همیشه کسی پیدا می‌شود که از او بدجنس‌تر باشد. کسی قوی‌تر، کسی باهوش‌تر. اما در طول ۲۰ سال، در حالی که لابان در تلاش است تا یعقوب را شکست دهد، خدا به وعده‌هایش عمل می‌کند.

خدای من. چه خدایی. چه خدایی.

در نهایت، یعقوب متوجه می‌شود که چیزی که به آن نیاز داشت، برکت پدرش نبود. این برکت لابان نبود که به آن نیاز داشت. بلکه برکت خدا بود.

و آن جمله‌ی فوق‌العاده، تا وقتی که مرا برکت ندهی، رهایت نمی‌کنم. خدا به سختی می‌تواند به این دعا نه بگوید. سال‌هاست که وقتی در مورد یعقوب موعظه می‌کردم، موعظه‌ام را همین جا متوقف می‌کردم.

اما در واقع، این پایان داستان نیست. یکی از نکات جالب این است که خدا اینجا در پنیتیل می‌گوید، ای چهره خدا، من نام تو را تغییر خواهم داد.

و حالا اسم تو اسرائیل خواهد بود. حدس بزن چی شده؟ در چهار فصل بعدی او یعقوب نامیده می‌شود. حتی یک بار هم اسرائیل.

هوم. این دیگه چیه؟ پیروان و سلی سال‌هاست که این رو به عنوان تقدیس موعظه می‌کنن. من دوستی دارم که به تقدیس اعتقادی نداره.

و او این نکته را خیلی واضح بیان می‌کند. خدا در اینجا ذات خود را تغییر نداده است. خب، من در این مورد خیلی مطمئن نیستم.

اما من مطمئنم که خدا به او گفته بود، به سرزمین پدران و خویشانت برگرد. او کجا رفت؟ او به شکیم رفت. فنیتیل همین حوالی، کنار رود یبوق است.

و شکیم اینجا است. شکیم، که امروزه نابلس نامیده می‌شود، مرکز فرهنگ کنعانی است. خانه همین پایین است.

بین حبرون و بئر شبع. جایی که ابراهیم و اسحاق بیشتر وقت خود را در آنجا گذراندند. او اینجا چه کار می‌کند؟ فرهنگ کنعانی بسیار بسیار جذاب است.

کلیسا این را در هر نسلی ثابت می‌کند. ما نمی‌خواهیم با آنها متفاوت باشیم؛ ما می‌خواهیم مثل آنها باشیم.

ما می‌خواهیم شبیه آنها باشیم. می‌خواهیم مثل آنها فکر کنیم. می‌خواهیم مثل آنها زندگی کنیم.

و او اینجاست. او اینجاست. در شکیم ساکن شده است.

آیا می‌توانید تجربه‌ای عالی با خدا داشته باشید؟ تجربه‌ای سرشار از برکت. و خدا قطعاً او را برکت داد. فکر می‌کنم شکی نیست.

اگر عیسو با ۴۵۰ مرد مسلح به استقبالش می‌آمد، قصد نداشت با او دست بدهد. اما شب بعد از فنیئیل، عیسو او را برادر خطاب می‌کند. و یعقوب سخنان بسیار عمیقی می‌گوید.

دیدن صورت تو مثل دیدن صورت خداست. هوم. اما.

اما وقتی عیسو گفت، بیا با هم برویم، به دیدن پدر می‌رویم. او گفت، خب، من نمی‌توانم اینقدر سریع سفر کنم.

«شما ادامه بدید، و من بعداً میام—آره، خیلی بعداً. و چی شد؟ من عاشق ترجمه‌ی «نیو لیوینگ ترنسلیت هستم» هستم.

یادت هست که کنعانی‌ها دینه، تنها دخترش، را گرفتند. شمعون و لاوی این مشکل را حل کردند. خب، بله. تا زمانی که همه شما ختنه شوید، می‌توانید او را داشته باشید.

و وقتی همه آنها ناتوان می‌شوند، سیمون و لاوی می‌روند و همه آنها را می‌کشند. و جیکوب می‌گوید که تو باعث بوی بد من شده‌ای. بله.

آره. کنعان با ارزش‌ترین دارایی‌ها را خواهد گرفت و تو را در حالی که بوی تعفن می‌دهی، رها خواهد کرد. و خدا می‌گوید، باشه، باشه.

حالا، پس، به بیت‌ئیل برگرد. به آن مکان مقدس برگرد، که البته تا این زمان به مکانی نفرت‌انگیز و بت‌پرستانه تبدیل شده است. اما به بیت‌ئیل برگرد، جایی که تو را ملاقات کردم.

آگاهی خود را از اینکه من به عنوان بخشنده‌ی بخشنده کیستم، تجدید کنید. و از آن نقطه به بعد، از فصل ۳۵ به بعد، او مرتباً اسرائیل نامیده می‌شود. گاهی اوقات، تقدیس ما باید محقق شود.

و در یک انتخاب سخت در مورد کنعان متوجه شد. پس داستان از این قرار است. در رحمش، پاشنه‌ی برادرش را گرفت.

او به عنوان یک انسان، با خدا مبارزه کرد. با فرشته مبارزه کرد و بر او غلبه کرد. او گریست و از او طلب لطف و عنایت کرد.

او او را در بیت‌نیل یافت و در آنجا با او صحبت کرد. خداوند، خدای قادر مطلق، خداوند نام اوست. سپس، آیه ۶. آیه ۶. شما باید به سوی خدای خود بازگردید.

با دقت عشق و عدالت را حفظ کن و همیشه منتظر خدای خود باش. در آن آیه، تصویر کاملی از فرزند خدا بودن وجود دارد. اینجا پنج کلمه است.

برگرد. کلمه عبری «شوو» است. و به یک چرخش فیزیکی و یک چرخش معنوی اشاره دارد.

فقط متن به شما خواهد گفت که کدام است. در اینجا، به وضوح، هوش از آن در یک بازی با کلمات استفاده می‌کند. برگردید.

آره. و برگرد. همه چیز از اینجا شروع می‌شود.

اول یوحنا. نگو که نیازی به توبه نداری. نگو که نیازی به بازگشت نداری.

هر یک از ما این کار را می‌کنیم. هیچ‌کس عادل نیست. نه، حتی یک نفر هم نیست.

. است shamar پس بچرخ. و بعد کلمه بعدی پنهان می‌شود. این فعل

نگهبانی کردن. با دقت نگاه داشتن. و این کلمه مرتباً در سراسر عهد عتیق در رابطه با اطاعت به کار رفته است.

اطاعت کردن نیست، بلکه مراقب اطاعت کردن هم هست. نه فقط انجام دادن، بلکه مراقب انجام دادن هم باش. مراقب باش.

رو اینجا دارم. روش نوشته نگهداری NIV مواظب خودت باش. من

فکر نمی‌کنم به اندازه کافی قوی باشم. با احتیاط نگاهش دار. با احتیاط نگاهش دار.

- هر کاری که انجام می‌دهی، اجازه نده که انجام نشود. و چه چیزی را باید با دقت حفظ کنی؟ عشق پایدار هُزد.

آن عشق فداکارانه و از خودگذشته که همیشه سزاوارش نیستیم. همانطور که قبلاً بارها به شما گفته‌ام، این معادل عهد عتیق آگاهانه عهد جدید است. هر دو مفهوم یکسانی دارند.

برای دیگران فداکاری کردن. به سوی خدا بازگشتن. خیلی خیلی مراقب باش که مراقب باشی.

باز هم، در زبان عبری دو کلمه وجود دارد. یکی «آهاو» است که به معنای احساس است. این همان محبت است.

احساس نمی‌کنید که مورد لطف قرار گرفته‌اید. واقعاً مورد لطف قرار گرفته‌اید. نمی‌توانید برای باغتان مورد لطف قرار گرفته باشید.

تو نمی‌تونی برای سگ خودت کاری بکنی. اما برای همسایه‌ات می‌تونی. که این کار رو بکنی.

و بعد، ما بارها در مورد کلمات صحبت کرده‌ایم. میثبات. دستور الهی خدا برای زندگی

مرتباً به عدالت یا قضاوت ترجمه می‌شود. همانطور که قبلاً به شما گفته‌ام، مشکل عدالت امروز، انصاف است. و اگر شما بیشتر از من داشته باشید، منصفانه نیست.

و این عین عدالت است. نه، اینطور نیست. نه، اینطور نیست.

نظم الهی برای زندگی که در آن، به ویژه، کسانی که قادر به مشارکت نیستند، از مراقبت و توجه ویژه‌ای برخوردارند. به یاد داشته باشید، همانطور که توجه شما را به میکاه، فصل ۶، آیه ۸ جلب کردم. با فروتنی با خدای خود راه بروید. با او مدارا کنید.

و هیسد را دوست داشته باش. این خیلی جذابه. به محبت گرم به هیسد داشته باش.

البته، این در سنت کینگ جیمز به عنوان عشق و رحمت آمده است. باز هم، همانطور که قبلاً به شما نیست. شما مستحق ده سال زندان هستید و قاضی با لطف به hesed گفتم، رحمت ترجمه اشتباهی برای شما پنج سال می‌دهد.

اما این خیلی بیشتر از یک رحم و شفقت سرد است. این بخشیدن خودت به دیگران است. و در نهایت همیشه منتظر خدای خودت باش.

و همانطور که بارها به شما گفته‌ام، در زبان عبری، کلماتی که به معنای واقعی. QAVA، qava کلمه عبری هستند. یعنی با انتظار منتظر ماندن trust ترجمه می‌شوند، مترادف wait کلمه

باید صبورانه منتظر ماند. باید با اشتیاق منتظر ماند. کمی شبیه انتظار برای کریسمس است.

او می‌آید. او قرار است دعاهایم را مستجاب کند. او قرار است مرا نجات دهد.

او قرار است مرا نجات دهد. او قرار است... اما از بسیاری جهات، به نظر من، زندگی یک ایماندار وجود دارد. از وابستگی گناه آلود خود روی برگردانید.

با دقت، با دقت این ویژگی‌های شخصیت خدا را در زندگی خود به کار ببرید. و با اعتماد به نفس زندگی کنید. با این اطمینان که خدا واقعاً کلام خود را حفظ خواهد کرد. بنابراین، آیات ۵ و ۶. یک میان‌پرده زیبا در وسط داستان یعقوب وجود دارد.

خداوند خدای قادر مطلق، یهوه خدای قادر مطلق. نام او یهوه است. به سوی خدای خود بازگردید.

با دقت عشق و عدالت را حفظ کن. و همیشه منتظر خدای خود باش. سپس ما باز خواهیم گشت.

همانطور که در پیش‌زمینه اشاره کردم، کلمه تاجر همان صامت‌های کلمه کنعان را دارد. و بنابراین، تقریباً مطمئناً اینجا یک بازی با کلمات در جریان است. اینکه تو، یعقوب، کنعانی شده‌ای.

و به عنوان یک کنعانی، شما از ترازوی نادرست استفاده می‌کنید. باز هم، در مقدمه اشاره کردم، حدود شش بار در عهد عتیق، استعاره برای معامله‌ی نادرست، ترازوی نادرست است. همانطور که می‌دانید، شما در حال خرید یک پیمان‌گندم هستید.

و این در این طرف ترازو است. در این طرف ترازو، شما وزنه ای قرار می دهید که برابر با مقدار مشخصی سکه است. باشه؟ من به شما آن تعداد سکه می دهم.

اما این وزنه کج است. خیلی سنگین است. و بنابراین، شما به آن شخص در ازای هر غله ای که می دهد، کمتر می دهید.

از طرف دیگر، شما در حال خرید هستید. و دوباره، شما در حال استفاده، فروش هستید. و حالا از وزنی استفاده می کنید که خیلی سبک است.

این چیه؟ چرا خدا به طور خاص دوست داره این شکل رو برای بیانش به کار بیره؟ چون داری پرواز می کنی، اوه، نمی تونم اونجا ازش استفاده کنم. اون یکی خیلی نزدیک بود. چون یه جورایی نافرمانی از میشپات محسوب می شه.

خدا می گوید، در این جهانی که من ساخته ام، ۱۶ اونس همیشه برابر با یک پوند است. من جهان را بر اساس ویژگی ها و طبیعت خاصی ساخته ام. یک پوند هرگز ۱۳ اونس وزن نخواهد داشت.

یک فوت هرگز 11 اینچ نخواهد بود. من جهان را بر اساس یک نظم خاص ساخته ام. و وظیفه شما این است که مطابق با آن نظم زندگی کنید.

و ما ازش متنفریم. ما ازش متنفریم. آره، می دونم.

سرعت مجاز ۵۵ کیلومتر است، اما من خاص هستم. عجله دارم و کلوخ های شما سر راهم هستند. راستش را بخواهید، رانندگی در بزرگراه بین ایالتی برایم ترسناک تر و ترسناک تر می شود.

افرادی که کاملاً بی فکر هستند، نه در مورد من، بلکه در مورد فیزیک. بنابراین در سراسر عهد عتیق، به عنوان مثال، افرادی فکر می کنند که می توانند واقعیت را به نفع خود تغییر دهند. این کار جواب نمی دهد.

در نهایت، کفه ترازو به سمت تعادل خواهد رفت. حالا، این جالب است. در مصر، در روز داوری نهایی، یک کفه ترازو وجود دارد، و از این طرف، من از این رقم استفاده می کنم؛ آنها رقم دیگری دارند.

اما این طرف قلب مرده است. این طرف پر حقیقت است. اگر قلبت از یک پر سنگین تر است، هیولایی اینجا نشسته و منتظر است تا تو را بلعد.

اگر قلب شما با توجه به حقیقت پر از گناه و معصیت است. حالا شما می گوید، وای، آیا آنها کتاب مقدس را می دانستند؟ نه. اما آنها به اندازه کافی باهوش بودند که بفهمند خلقت چگونه کار می کند.

تعدادی از ضرب المثل های کتاب مقدس شبیه ضرب المثل های مصریان است. خب، خدا خیلی مقتصد است. اگر مردم به اندازه کافی باهوش باشند که بفهمند دنیا چگونه کار می کند، از آن استفاده خواهند کرد.

و بنابراین، اینجاست. بنابراین، با ترازوی نادرستم، خودم را ثروتمند کرده ام. افرایم به خود می بالد.

من خیلی پولدارم. من ثروتمند شده ام. حالا، بین بعدش چی میشه

من می‌توانم قاضی را با تمام ثروتم بخرم. آنها هیچ گناه یا خطایی در من نخواهند یافت. خب، این که تغییری نکرده، نه؟ حالا می‌خواهم به این قسمت از پیدایش، فصل ۳۲، نگاهی بیندازید.

یعقوب در راه خانه است. بیست سال قبل، عیسو با صورت سرخش گفته بود که قرار است دو مراسم تشییع جنازه در اینجا برگزار شود. بنابراین، او از راه رسید.

پس او این قاصدان را با گله‌ها و رمه‌ها و هدایای دیگر می‌فرستد. این پیام را به سرورم، عیسو، برسان.

با درود فراوان از طرف بندهات، یعقوب. تاکنون با عمو لابان زندگی می‌کردم و اکنون صاحب گاو، الاغ، گله‌های گوسفند و بز و غلامان زیادی، چه زن و چه مرد، هستم. این فرستادگان را فرستاده‌ام تا آمدن مرا به آقام اطلاع دهند، به این امید که با من مهربان باشی.

من ثروتمندم، عیسو، و می‌خواهم تو را بخرم. به حکایت عیسی در لوقا ۱۲ فکر کن، در مورد مردی که برداشت‌های فوق‌العاده‌ای داشت، و متوجه شد که انبارهایش به اندازه کافی بزرگ نیستند. خب، او چه کرد؟ آنها را خراب کرد و انبارهای بزرگتری ساخت.

و سپس به روحش می‌گوید، ای روح، آرام بگیر. و خدا چه می‌گوید؟ امشب، روح از تو بازخواست خواهد شد. حالا آن، آن، و این، و آنچه را که در موردش صحبت کردیم، بازگو کن.

این به من و تو چه می‌گوید؟ هر چه داریم واقعاً متعلق به خداست. چه چیز دیگری؟ بله. بله.

هیچ انسانی نمی‌تواند به دو ارباب خدمت کند. امشب، روح از تو گرفته شده است. آن مرد چه فکری کرد؟ او کنترل برداشت محصولش را در دست داشت.

اما فراتر از آن، او کسی بود که آن را بزرگ کرد. اما او چه گفت؟ و چه کسی قرار بود آرامشش را به دست بگیرد؟ روح من. او فکر می‌کرد وقتی با روح سر و کار داری، فراوانی زمینی کلید حل مشکل است.

درست مثل این متن، با ثروت من، هیچ گناه یا خطایی در من پیدا نخواهند کرد. او فکر می‌کرد که کلید سلامت روح، پول است. و آن را از دست داد، مگر نه؟ بنابراین، سوال من و شما این است که به نظر من سلامت روح کجاست؟ برای سلامت روح چه کار می‌کنم؟ من به پزشک مراجعه می‌کنم و او می‌گوید، آیا ورزش می‌کنی؟ نمی‌خواهی بیفتی و بمیری؟ آن بدن را ورزش بده.

و من می‌گویم، بله. هر دو یکی هستند. آیا من دارم روح را ورزش می‌دهم؟ آیا دارم روح را تغذیه می‌کنم؟ یا روحم گرسنه است چون به او زیاده می‌دهم؟ با تمام ثروتم، هیچ گناه یا خطایی در من نخواهند یافت.

. خدای من. خدای من. با ثروتت، در تو گناه و معصیت خواهند یافت.

سپس در آیات ۹ تا ۱۳، فکر می‌کنم حتی گفتم ۱۴، شما خاطرات متعددی از زندگی اسرائیل دارید. ما زندگی یعقوب را پشت سر گذاشته‌ایم، حالا تجربه اسرائیل را. من از زمانی که از مصر بیرون آمدید، خداوند خدای شما بوده‌ام.

آنها از مصر بیرون آورده شدند. آیه ۱۰، یا حتی آیه ۹، شما در خیمه‌ها زندگی می‌کردید. من از طریق انبیا با شما سخن گفتم.

در آیه ۱۳، او می‌گوید که من از یک پیامبر برای بیرون آوردن اسرائیل از مصر استفاده کردم، به وسیله پیامبری که از آنها مراقبت می‌کرد. پیامبرانی که با آنها صحبت می‌کردند، پیامبرانی که آنها را هدایت می‌کردند، پیامبرانی که از آنها مراقبت می‌کردند. آیه ۱۱، آیا جلعاد شرور است؟ مردم آن بی‌ارزش هستند

حالا، جلعاد کجاست؟ جلعاد در سمت شرقی رود اردن است. اگر به نقشه نگاه می‌کنید، سمت شرقی رود اردن. به یاد داشته باشید، آنجا جایی است که اسرائیل اولین پیروزی‌های خود را به دست آورد

آنجا جایی بود که آنها سیحون و عوج را فتح کردند. آیا آنها در جلجال گاو قربانی می‌کنند؟ قربانگاه‌های آنها مانند توده‌های سنگ در یک مزرعه شخم زده خواهد بود. در مورد جلجال چطور؟ جلجال پایگاهی بود که آنها پس از هر یک از پیروزی‌هایی که هنگام دریافت زمین تجربه می‌کردند، به آنجا بازمی‌گشتند

آنها آن سرزمین را فتح نکردند، و خدا آن را به آنها داد. بنابراین، می‌بینید که آنها به حملات می‌روند و به جلجال برمی‌گردند. و آنها به مکانی برای گناه تبدیل شده‌اند

ما عاشق خاطرات هستیم. و راهی برای خراب کردن آنها داریم. یعقوب به کشور آرام فرار کرد

اسرائیل برای گرفتن همسر خدمت کرد و برای پرداخت هزینه او، گوسفندان را چراند. بله. به او فرزند داده شد.

به او خانواده‌ای داده شد، اما به واسطه خدمت در سرزمینی بیگانه. حالا، وقتی به آن لیست نگاه می‌کنید، چه برداشت کلی‌ای به شما دست می‌دهد؟ بسیار خب. خدا در درجه دوم اهمیت قرار دارد

خدا می‌تواند از تو مراقبت کند. چه چیز دیگری؟ باشه، خدا وفاداره، اما اونا پشت کردن. باشه

آنها فکر می‌کردند وقتی به آنها داده شد، آن را گرفته‌اند. بله، این یکی از چیزهایی است که من اینجا می‌بینم. آنها بازیگر نیستند

همه آن افعال مجهول را می‌بینی؟ آنها بیرون آورده شدند. یک فعل معلوم وجود دارد، در چادرها زندگی می‌کرد، اما باز هم، توسط پیامبران خطاب شد، به او زمین داده شد، فرزندی به او داده شد، از او مراقبت شد، رهبری شد. افعال گذرا

من روحانی پیر، فقط یک غریبه‌ی بینوا و رهگذر هستم. هیچ پایداری در آنها وجود ندارد. هر چه دارند. هدیه‌ای از جانب خدایی است که آنها را از مصر به سوی خدایی که قبل از مصر آنها را قومی ساخت، آورد

اما آنها این را نمی‌فهمند. و دوستان، ما هم معمولاً نمی‌فهمیم. اینجا هیچ چیز دائمی نیست

و هر وقت سعی می‌کنیم خودمان را امن و دائمی کنیم، از بین می‌رود. ما کاملاً وابسته هستیم. این همان چیزی است که پولس در فیلیپیان در مورد آن صحبت می‌کند

او گفت، من به همه این چیزها دست یافتم، اما آنها هیچ بودند. تنها نکته واقعاً مهم این است که عیسی را بشناسی زیرا عیسی کلید جاودانگی است

حالا برای لحظه‌ای به عقب برمی‌گردیم، بیایید به آیه ۹ نگاه کنیم. من شما را دوباره در خیمه‌ها ساکن خواهم کرد. عید خیمه‌ها در پاییز اتفاق افتاد. برای ما، این عید حدود اول اکتبر است

پایان برداشت محصول بود. برداشت انگور پایان برداشت محصول است. این برداشت از ماه آوریل آغاز شده و برداشت جو نیز از آنجا آغاز شده است.

و برداشت انگور پایان است. و بنابراین، در جشن خیمه‌ها، و به همین دلیل است که به آن خیمه‌ها، جشن چادرها می‌گویند. همانطور که قبلاً به شما گفته‌ام، در کودکی وقتی در مورد جشن شرابخواری صحبت می‌کردند، خیلی نگران می‌شدم.

چرا عبرانیان جشن الکل داشتند؟ اما این چادرهاست. به یاد داشته باشید، به یاد داشته باشید، من ۴۰ سال از شما مراقبت کردم. ۴۰ سال من محصول را فراهم کردم.

امروز داری به خودت تبریک می‌گی که به اندازه کافی باهوش بودی که دانه درست رو در زمین درست بکاری و سخت کار کردی و بهش رسیدی و نه، نگرفتیش. من همه چیز رو بهت دادم. اینو یادت باشه.

و به مدت یک هفته در چادرها زندگی می‌کنند. سپس، آخرین رویداد در روز بزرگ جشن است، همانطور که در انجیل یوحنا می‌خوانیم. آنها از برکه‌ای که در پایین شهر داوود قرار دارد، جایی که دره قدرون و دره هنوم به هم می‌رسند، برکه بزرگی که حزقیا ساخته بود، آب برداشتند.

آنها آن آب را از تپه به معبد بردند و ریختند، به یاد صخره‌ای که از آن در بیابان آب جاری شد. و در همان روز بود که عیسی گفت، آب از شکم‌های شما جاری خواهد شد - آب روح القدس.

این همه تصویرسازی برای چیست؟ درباره‌ی عنایت خداست. حالا، من شما را دوباره در چادرها ساکن خواهم کرد. حالا به فصل ۲، آیه ۱۴ برگردید.

چرا خدا می‌خواهد این کار را بکند؟ بله. من او را اغوا خواهم کرد. من او را به بیابان خواهم برد و با او با مهربانی صحبت خواهم کرد.

چرا خدا می‌خواهد این کار را بکند؟ من دوباره شما را مجبور می‌کنم در چادر زندگی کنید تا توجه شما را جلب کنم، تا به شما کمک کنم به یاد بیاورید که چیزی ندارید، و همه اینها هدیه‌ای است برای تغییر مسیر. بنابراین، خدا به آنها درس تاریخ داده یا سعی کرده این کار را بکند. اما در مورد جد اول شما، یعقوب، همه چیز در مورد وعده‌های خداست.

و شما مجبور شدید برای برداشتن آنها به بیت‌ئیل برگردید. حالا، شما در بیت‌ئیل آن گوساله طلایی را می‌پرستید. شما فرزندان یعقوب هستید.

اما من هزاران سال از تو مراقبت کرده‌ام. و تو را به بیابان، به تبعید خواهم برد. اما تو را به آنجا نمی‌برم چون از تو متنفرم.

من تو را به آنجا می‌برم چون دوستت دارم. و قصد من این است که در بیابان تبعید بگویی: ای خدای من، ما چه کار کرده‌ایم؟ و اجازه دهی تو را از برده‌داری بخرم و دوباره به خانه ببرم. سوالات؟ نظرات؟ مشاهدات؟ فقط می‌خواهم بدانم که آیا شما امروز را درک کرده‌اید یا به آن اعتقاد دارید؟

اینطور نیست. اینطور نیست. ما دروغ‌ها را پاک کرده‌ایم.

این چیزی است که آنها امروز در اسرائیل به آن اعتقاد دارند. هر خدایی که اجازه دهد شش میلیون نفر از ما توسط آلمانی‌های مسیحی به قتل برسند، از من نخواهد که به آن اعتقاد داشته باشم. آنها همین جایگاه را دارند.

من فکر می‌کنم دنیای امروز ما مثل اسرائیل است. ما برای ثروت و قدرت بیشتر از خدا ارزش قائلیم. او به

و اراده‌ی او. ما برای ثروت و قدرت بیشتر از خدا و اراده‌ی او ارزش قائلیم. شکی نیست

اصلاً شکی نیست. و برای بازگشت به جایی که شروع کردیم، ما خدا را برای رسیدن به آن خدمت نمی‌کنیم. این چیزی است که اتفاق می‌افتد.

خب، دارم خوب می‌شوم. من به خدا نیازی ندارم. نه، ما به خاطر عشق به او خدمت می‌کنیم.

زیرا او سرور کائنات است و کائناتش را به ما می‌دهد تا در آن زندگی کنیم، شکوفا شویم و عشق بورزیم، و ما به او خدمت می‌کنیم. ما به خاطر عشق به او خدمت می‌کنیم.

و به نوعی، ما این را به نسل بیست و سی ساله منتقل نکرده‌ایم. و آنها می‌گویند، من بدون خدا هم خوب پیش می‌روم. من به او نیازی ندارم.

خب، خدا صبور است. و آسیاب‌های خدا خیلی آهسته آسیاب می‌کنند. اما فوق‌العاده ریز آسیاب می‌کنند.

و در همین زمینه است. بله. چیز دیگری هم هست؟ دقیقاً

دقیقاً. بله. خدا اخیراً برای من چه کاری انجام داده است؟ حالا، باید بگویم، و این اسوالد است که صحبت می‌کند، و اسوالد قبلاً اشتباه کرده است.

ما در دهه نود و اوایل دهه نود میلیون‌ها دلار برای خدمت به جوانان هزینه کردیم. اینها افرادی هستند که دارند می‌روند. ما یک کلیسای جایگزین ایجاد کردیم که سرگرم‌کننده و هیجان‌انگیز بود.

و حالا ما مردم را دعوت می‌کنیم که به کلیسا بیایند. این مثل یک گروه جوانان نیست. من شخصاً فکر می‌کنم این دلیل اصلی اتفاقی است که افتاده است.

ما آنها را برای این واقعیت آماده نکرده‌ایم که زندگی مسیحی روی هم رفته سرگرم‌کننده و هیجان‌انگیز نیست. زندگی مسیحی یک پیاده‌روی طولانی در یک مسیر است. دروازه باریک و جاده شیب‌دار است.

خب، این که تفریح نیست. افراطی نیست. جان بانیان درست می‌گفت. این یک زیارت است. و یعنی هر روز یک پا را جلوی پای دیگر گذاشتن. وای

،خب، این منم که دارم حرف می‌زنم. و من، اگر به بهشت بروم و خدا بگوید، پسر، آن یکی را از دست دادی. می‌گویم، بله قربان.

بباید دعا کنیم.

ای خداوند عیسی، ما اعتراف می‌کنیم که هر آنچه داریم هدیه‌ای است. تو ما را به دنیا آوردی. تو این کشور شگفت‌انگیز را با میراث شگفت‌انگیز مسیحی‌اش به ما عطا کردی.

سپاسگزارم. ستایشت می‌کنم. ای پروردگار، کم‌کم کن که در دام این فکر نیفتیم که ثروت و قدرت و امنیت و آسایش چیزهایی هستند که روح ما به آنها نیاز دارد.

، ای پروردگار، به ما کمک کن تا توجه لازم را به پرورش روح خود در تو داشته باشیم. سپاسگزارم. به نام تو آمین.